

C-189

Vol-1





مختصی نماید که از عهد محبت پادشاه کرامی که مشهور به پادشاه عادل و مصلحتی و  
 تعلیمی آنحضرت علی بن ابی طالب و افعات صبا الفکری با هم نام مبارک و  
 و مملکت و این نظم و نسی نشان در دیار هند و نشان باشد در فوار کتب شده  
 بود و بنده را بیدار کند چنانکه علی بن ابی طالب و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان  
 بر کمال آنکه در دیار امیر و صاحب قریه محمد و در عهد پادشاهان قات مفضل و  
 تاج و بیرون دیار کتب و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان  
 و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان و نسی نشان







[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست و غیر از اول و آخر  
از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب

بنام و در طلب الدین محمد باقر شاه

از کتب و نسخه های کتب  
از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب  
از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب

۱۱

از کتب و نسخه های کتب

از کتب و نسخه های کتب



سیدمان محمد علی خان صاحبزادہ      سید سید علی محمد خان صاحبزادہ

سید احمد علی بیگ و بیگم

۱۱. ذکر سلطان محمد معظم بهار شاه شاه تاج عالم سلطان علی اکبر مشتمل بر دو بهمان

ایمان حقاہہ نہیں ملتا ہے

۱۰۰

۱۴۰۸ خورشیدی بمحمد فرج علی شاه و خلقه در شاه

محمد خوالد علی خان صاحب شہ شہزادہ شہزادہ شہزادہ شہزادہ

بسمحمد بن یحییٰ بن محمد بن علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین

سرزنده از قس فرخ بسور سلطنت

نزد الفقہا رخاں ۵ آغا زین العابدین فرمودہ است بہ رست بایند (۵)

بازگشتی مقامی میان فرخ کبر و سادات شادری کندی فرخ کبر و سادات شادری کندی

ظفر ماس عبد الصمد خان بن سردار سکھان بن محمد خان فرقه سکھ و مفتدایان چھان

۴. بهت نمودن امیرالامرا و عیسی خان کس و صفت با قتل سردار و دشمنی و در نمودن

کتابت و نسخہ : ا معالجہ نمودن از سر زلزلہ را بایر مشور با حیف بر حکماء می بیند





در خطا و بیست و شش ساله که در کوی و شاهی و غفور و بر آن نجات دهد چنانچه مرسته از نورش  
و فرستادنش از این شهر مرسته و از مرسته باقی مرسته از این شهر مرسته  
از ملک و نجات و بیست و شش ساله که در کوی و شاهی و غفور و بر آن نجات دهد چنانچه مرسته از نورش  
که باقی مرسته از این شهر مرسته و از مرسته باقی مرسته از این شهر مرسته  
خان با نادر شاه که در کوی و شاهی و غفور و بر آن نجات دهد چنانچه مرسته از نورش  
درش به جای نادر شاه که در کوی و شاهی و غفور و بر آن نجات دهد چنانچه مرسته از نورش

# الفاروق سر لعل

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر بهر سر کو که کان چمن سران

از بهر تمسک کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم  
و هم جلدی بود بر من برود و بختی شمع ز لای نورانی و لای نورانی بود و ما بختی

عانی شرف من من که به بهر سر کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم

کرده در گوشت من که به بهر سر کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم

بود پس آن که باز در سر کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم

طالع بود خوش شیر خان و خطی که به بهر سر کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم

و سر من در در لفظ من که به بهر سر کو که کان چمن سران و خرد من شیر بخار از لای نوران از لب جگر خان که بدم



فقدار بعض حدود و سرحدات خود و در عمر عراق را بر سر فرستادند و در بعضی  
سلاطین و بزرگان و در قریب از ولس ولس و بزرگان که در آنجا با بختان اقرار با و قار بر و  
نیزه شام و نیزه که نو کرد و در سلطان القبل سالی نه عشرت نیزه از هزارم الو سید  
حکومت فرستاد و تخت و تخت و خط که در میان که تختگاه فرستاد است است  
که عمارت سلطان بر آن بود و در سر نه فرستاد و در بعضی در بعضی در بعضی  
از دنیا است و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و  
تبعیه و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
ند و کنان با بام سلطان و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
محمد بن شهر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
میرزا و سلطان و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
کشیده و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
نشد و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم  
و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم برادر و در بعضی از هم

محمد علی بن محمد بن شاه بن محمد شیخ میرزا دوزخه گنجی بهشتی سلفه نو و در سمرقانی  
جان بود که بر سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سال در باره نیرای سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه است  
کرده نو به سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه خود در سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
از میان کشته شد بهر آن رفتند که کشته شدند و سنان به برادران سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
تسلط بر داشت و در مالک نودان و ترش است با چار از سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه رسید  
با خردن و کشته شد و در سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
که او بر سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
حکومت می کرد و در سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
میکنند بهر آن که در سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
شبهانی مورد سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
کنند سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
و در سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه  
سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه سلفه علی بن محمد شیخ میرزا دوزخه

[illegible]

همه نفس را که در کسب است بکار آورد و در طریقی تنگ تر و در پیشگاه نازنی  
شکر باری تمام کرد تا که در غلبه غایبان نموده مورد آفرینهای رند  
بگوشت عظیم فری سوار شد و در محو که کرد و در معانی غیبتان کوهستان تنگی در انتخاب  
کرده براق و سدل را که بر تن کربا بر می ری و مانند محفوت پیکرین از رشدهای و خور  
جویی بر طوک میدیدند و صفوف مظلوم می بیند که فضا و سپهرای مغلان که کامیابی خاور  
بیشک ندیده بودند خورده پیش می نواز و رفت و رنوفت با پادشاه بیدار  
شکر باری نمود و بدستهای غلبه ناکید بر نورش غلبه نمان دل فوی کرده نظر  
بر اقصای آن خود چهل کرد و در نوجون شیت قاور بر می بران رفته بود که رسته مدلیس  
نورین خطی کرد و در کور خورس چهارست بار دی در آید سلطان را به ارم و مولا کشید  
ون کربان علی شیت بیدار کشید و بخش نریده و قمر نفس سلطان مفعول اقصا و السیف  
منزوم شدند با پادشاه بود حصول رنجش شیت شکر بیدار گاه ایی بجای آورد و در میان  
که بجای آمد و شکر بیدار که در خط بنام خوشی کرد و بجای خورانی از زده شیت و مدلیس شد  
کشوده و خور  
که انعام فرمود

که در آن وقت در آن محفل بود و در آن محفل  
که در آن محفل بود و در آن محفل



[illegible]

ایام و میوه شادمانی و باور خیر و برکت در میان مردم  
 بحال و آخر شادمانی و خوشی و در گذرگاه برکت و خیر و برکت  
 مد سلطنت و برکت و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 کو که مانده است و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و غایت و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه

بحال و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه (۱۵) فطر تاریخ

بدلت هر سال و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 سالیان و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه

و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه

و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه  
 و در گذرگاه و در گذرگاه و در گذرگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم رب العالمين و بسم رب السموات و الارض و رب الارباب

تاریخ تالیف: ۱۳۰۲ هجری قمری  
محل نگارش: قزوین

نور الفوائد من محمد عثمان بن شاه

نصرت الدین محمد بن یونس رحمت علیہ طبرانی کہیں محمد راوی است و بعد از حجت اسکی آیت

امدی مختلف در شمار نهصد و سی هفت بحر که فقط در این ملک است بر اینجای حکومت است

میکند نسبت افروزی که بر عهد شهاب به خود حبیب و دیگران را می آید که کوفی

[illegible]

النفخام كسور حجاب كما ينجر بغيره راعه در رختها فاضل عدد در رسم الفخام

[illegible]

که در این محضر غلامی و دیگری بر این گشته بود و می‌تواند که خود حکوم را بگوید

کتابت سلطان محمود شاه

1. *Handwritten signature*  
 2. *Handwritten signature*

[illegible]

[illegible]

بعضی میگویند که طرف خود آورده و بعضی میگویند که در دایره باغی است

بعضی میگویند که در آنجا که بنی و زبده خطه نام خود کرده و سعادون بعد از حای آنی است

در بعضی بر شغال از یک طرف است نموده و در بعضی از طرف دیگر است

افغان در آنجا که میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

سعادون منسوب است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

و بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

ناچار است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

و بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بعضی میگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

دست نهاده اند که در نظام ستایند که در لفظ از الفاظ و عبارات و کلمات  
حکیم و سخی و سلیقه و در حقیقت حکیم نمایان و در حقیقت در هر یک از اینها  
رسانیده اند و در این و در آن و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
باز طلب و تقوای نام و حقیقت بر آن گفته اند و در این و در آن و در هر یک از اینها  
و در این و در آن و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
فرستاده کرده اند که بدفع فتنه نیست این منوچهر و شیرخان و شیرخان و شیرخان  
چون در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
طریق و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
اقدام و نظام و حقیقت و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
اگر در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
میزان و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
لایق و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تمام آن در محل فکرم قابل کشنده بدید و فرزند خود است که در محمد اکبر که همان مبرز از اولاد  
و فکرم قابل محقق شد و خود را یکی حکمت بر آورده بود و اما ما نیست زیرا که در بدید و محقق  
کمال و ... و او را در آن ده ساله که قابل کشنده بدید و فرزند خود است که در محمد اکبر که همان مبرز از اولاد  
حاکم رنجی حکمت خود را مظهر و ... و در آن مبرز از اولاد و محقق  
حاکم کشنده گویند که رفته جمیع آن به حال بنحیر و کمالی رسید فکرم را تسخیر آورد و تمام آن  
با جمیع آن بنحیر از ایشان منوع قابل کشنده فکرم را که هر که کار بر مفضلان سرگشت  
کمال آن مبرز از دست خود و ستم بر جمیع اطفال را یکی بدست اس که در آن فکرم را که  
در کشنده زبان را بستانان در کشنده در آن مفضلان صغیر را در آن مفضلان که در آن مفضلان  
با و شایسته از خردت که نهایت ستمی در آن مفضلان شایسته که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
که در آن فکرم را خود میده است مبرز از اولاد و مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
فکرم را که تحت آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
مبرز از اولاد که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان  
مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان که در آن مفضلان

[illegible]

همان که حیدر را چو چو چو چو رسد بر محمد خان و در آن حال در حاکم  
بر محمد خان از حرکت بر آرد منتهم گشت اما سعادتی نسبت به او نداشت  
باز در آن روز در آنجا که گفت و می گفت که در آن طرف کابل با یکدیگر  
روانه کابل شدند از آن جهت که در آن وقت که در آن کابل میزدند و در آن  
بر سر خندان که کشیده میزدند و سیمان و در آن زمان که در آن  
رو کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
رو و در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
نوکریان میماند و نموده خود را در سر قدر و خفت نبرد و خود را فرود میخفت  
چند تا که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
شده و در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
و کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
بعد از آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل  
کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل که در آن کابل

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجز این نگرانی در مقام بادشاه پستانان مملکت غلغله و جلاک و در شرف  
 و در حد صدای لغات و بملا باوشا می رسند کسی نیست بمسئله و سیمافونست که کار  
 بادشاه و سیمافونست طعام و رهند در دور وطن و غیره با جلیح می رسد بدین  
 بسرا که پیش از بد را غلبه می کشد که باقی غلبه را محاصره نمود و جلالی در قبول این سر کوشش  
 از نو و دایه عمل و خاک که در کسب حقیقی با این است که در این دلد و اتفاقا که در بلاد  
 قلم خورده است و بدین حقه که از فدا و انش در هر قریب است بی از آن گریانی و غم  
 مال و دست در شرف شاه هم بماند انش که خسته و ناز و غمی در شرف غلبه و خیر و مبارک  
 و سخا و در فله مفتوح و وضع شرف شاه از چهار بدن بیرون است حال نارنج در و از این خط و ظاهر  
 میشود و شرف ملک از خلافت بود و مشیر و وزیران هم متجرب و به حکم است  
 از جهان بیرون باقی نیست تا به نوزادش فرو و حکومت در این حال و کسی که از  
 باز کرده و در کار مملکت است با دشمنان و بیخ و مال و در سلطنت و سنان  
 ذکر و ملامت معروف است به شرف

نام و ملامت قبل از سلطنت جلالتان بود و بعد از شرف و تقاضای این که در شرف  
 نجاه و در بعضی از سلطنت جلالتان بود و بعد از شرف و تقاضای این که در شرف

[illegible]



بنی اسلام تن شیر شاه به نام فرزند خود خان بود و چون دست به شمشیر  
بمروده سائیکه با لشکر آمدن بمکه سلطان سلطنت خود را بر سر  
حفظا مفت کرد و بمبارز خان بر لود و بر شیر شاه تا معنی نسبی در و بی بی  
لدا نشیج بر کنش و سران و هم او افرات بر ای خود بلند و خفت مد سلطنت  
الظفر مظلوم سرور

و که اندر خان علیه بن نظام خان  
مبارز خان علیه بن نظام خان بود و بر شاه در ۹۰ ساله نهد و بعد از آن  
جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان محمد لودن و می طاعت و شهنشاهی  
باز و خور و خواص خان غلام نلد و شیر شاه را وزیر اعظم و حاکم علیه امیر سلطان  
و سمون لقا سکن ریواری تبریز و بعد از اعتبار افنداریت این سمون و لودن  
باز و لودن به میکی بکشور و وضعی منی لود و دودی و لود شاه دو کمانه می می کرد  
بمرو و نام مودی سرکار و لود شاه کرد و چون طایفه و دیه سواد از منظران کرد و دود  
محمد سلطان محمد لودن و متمر علیه و دیه و فنی جبه همای و ملک و شهنشاهی  
بخطا سبب از لود می طاعت و بعد از لود که با محمد سلطان و فنی لود سلطان  
بر و لود لود که امیر جهان شهنشاهی منعی بود و کند و فنی که از منظران کرد و دود

بود که بپایان آمد و شمشیر در گریز داشت و فصلی گشت که با چاقی و  
 سلطان محمد علی با افغانان که به بخاری سلطنت می نمودند و در  
 در جنگ غارت و غنای بسیار داشت و در غنای بسیار که به  
 جمع و کسای که غنای بسیار و منفرد بود و در غنای بسیار که  
 منور گشت و در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 و در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 نامش را در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 خود را در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 و در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 مشرق در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 که قابل غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 و در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 که در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که  
 که در غنای بسیار که در غنای بسیار که در غنای بسیار که

برجنا خود را فاعله و حلت نمودن از جهان

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]







که مولانا صاحب الملک را که مورد اعتماد پادشاه گشته بود و متوجه المصطفی خوره و اکنوعه الکره گردانید

و محمد بن علی کاتب اکبری و خفای بدشاهی و شریک پسر می کرد و توفیق الهی داشت پس از آن وقت

و کینا گشت از سنج سخن در او بهما ز دل کبر بر شفت ترک مدد از محمود و بندای سر مدد از قوام داد

نور محمد بن علی بن محمد بن ابی طالب علیه السلام

احمد مخدوم صاحب دارالعلوم دیوبند کے درمیان گورو و ماما اور اہل صرف و غمراہی سے انصاف و

بدین مضمون که خاطر اقدس از پیرام خان متغیر گشته منقذ آموح سلطانیه میست شود گرفتند

امم کس آراوه بیکدور و بدگواه حافظ شود و بیشترش از اینجانب انکار دارد و بیشترش از علمم

و الفاره طبع و منقش بر بخان بابا و محمد فرزند و اکثر اُملا در بطور و اعداد حاضر است و نند او

نزد و بسلامت جان بوند نیز از و خدا را شکر و حضور در سبزه رخسار با جمیع این افعال و مواجرات

مجلس سبکدوش روز پنجشنبه ۱۳۰۲ هجری قمری در محفل حضرت میرزا حسن کاشانی

محض ان کے لئے ہے۔ اگر خداوند تعالیٰ نے فقیر مسلمان احمد علی کو سزا دینا چاہا تو اس کے لئے وہاں کوئی اور شخص بھی تھا۔ لیکن خداوند تعالیٰ نے اس شخص کو سزا دینے سے انکار کیا۔ اور اس شخص کو سزا دینے سے انکار کیا۔ اور اس شخص کو سزا دینے سے انکار کیا۔

محمد محمدی که در این کتاب مذکور است و در آن زمان که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

نفس من امت خود که در انشاء معبود شهودت والاخر بر ایمان تو کس طه مولانا عبدالحکیم

بدرستی بنمودم بلکه منعم خان بود که در آن انداخته بخود تمام نگه میدارم  
اکبر روزی عیادت حکم نشنید و او در آخر مجلس نشو و نشینت بخاطر محمود  
لا ایل منو چه دین و برادر من در درگاه مظهر گردید و سبقت در پیش من و محمود  
الفقه بر من خایب مرا حل نشد از صفات احمد آباد که یک در اینجا مبارک خان  
نامی افغان بود که پندش در یک ماهی در آن زمان که با برادر خان در کابل  
رو به گذشت بود و مقام چون خود قصد بر من خایب طراوت و در مبارک خان مذکور  
افغانی بگریختن خود را نمود و در خست که بفرستاد و بجا آورد و بکشد  
خان حمید شربت برادر خان زد که در سببش بر گردد و با بری شربت خان زده فارغ نمک کرد  
چشمه از قهر و غش نه است با قهر و زور بر آورده و بر او مقرر شد که نظام الدین کج سپردند  
لکن آنجنابش من سر مقدس سید روح شهادت او را طوی چینی کف قطع  
برالم بطواف کعبه چون است اجرام نرسید که کار او کنت تمام ناز و حشرات و حقیقت  
کفر که شهادت محمد پیرام بعد از آن میرزا عبد الرحیم برادر خان که سال بود حضور  
رسیده و زوال افتاد است نورانی بر من زد که در سبب من بر رجا بنویسد  
ایشان سوختن بر سبب من در سبب من که در سبب من در سبب من



[illegible]





غیر از آن بلفظ گفتن سخن در کار او و در هیچ کوه از نظر شاه نذر نیند و حسن گوید  
و چنانکه نصیب سلیمان بفرستد و حسن درین وقت که در بر او نشست و از تمام نصیب سلیمان  
تا همیشه نداشتند و این کتابها را تمام کرد و چون که زندگانی او تمام نیست چون  
در سوخ بود در سیدها تمام شد و شاه بود و نداشتند و در روز وفات او که در سیدها نذر  
و در دیواری و موشان و دهقان و بندگان و این وقت این را می گفت

دیدم که فلک به حق نریگی کرد

و در عالم از نفس سبکی کرد

ان سید کهای در سوختند

تا نیم نفس مرگ آورم سبکی کرد

در سال چهارم جلوس گریخت زندگانی ازین و از کالی تمام حیات کشید

بمان بر روی از احوال شیخ ابو الفضل علیه السلام

که شاه بفرستاد و در سال نهم جلوس شیخ ابو الفضل بن شیخ مبارک که از صفی خود

و در سبکی خود و در سبکی که در سبکی تمام کرد و نوشتند و در سبکی که در سبکی تمام کرد

بشاه و شاه و در سبکی که در سبکی تمام کرد و نوشتند و در سبکی که در سبکی تمام کرد

مهر و سبکی که در سبکی تمام کرد و نوشتند و در سبکی که در سبکی تمام کرد



[illegible]

کما و ما و شایس بود و این کلمه در کلمه شیخ گرفته و این نام را در سنگه و در متون کلامی  
 کشیده و متوجه بار و از راه و کلمه کنش و فربس با و چینی رسیده و با توجه به چنان که کلمه کلاه بر آمده  
 تمام شیخ کنش شیخ معضای شیخ است و چون نموده و قدم نهاد و زبده دارد و در کلمه  
 دارد و با محمد و بی از سحر و بران خود جمله با و نیم آورده و در کلمه که در جودان بحوم آورده و طواف  
 و جود است که گفته اند خود راه ریح الایمان و شریف و نفیست می طهالی بکنار و یارده و جز  
 شیخ بر خم نمره بر منی رفعا و جود شرافت و جودان کنش کشیده اند و در کلمه که در جودان  
 بعد از کلمه که در شرافت آمده در آیه آباد و رسیده که با شیخ این ساهی از جود است و در کلمه  
 بنیابا بر روی سینه خود و در روی دیوان بتور در سینه جودان که در کلمه که در سینه  
 سحر و از روی شرافت با شیخ عبد الرحمن و در شیخ ابو الفیصل و ای که در کلمه که در سینه  
 و در کلمه که در شیخ یعنی نموده حکم و کلمه که در سینه و در جودان که در سینه و در کلمه که در سینه  
 باز در دیان بلو شاه که در شک و در بدل بر شیخ سران کاف و بد که در جودان که در سینه باشد

(۵۰)

زن و چو در راه و باید کشیده و حکم باید سازند

بیان حال و مسائل و انبیا و کلمات

در کلمه که در دیان که در شک میان نان و کلمات که در جودان که در سینه و در کلمه که در سینه



نیز در پیش ازین در میان کشتن سنائی و صفیان بقانون نمود و فائز می نوشتند و میل اند

نوشتند که آن را بدل از خند فنی بطور نمود و فائز را بطور و لذت بست کردن

اهل فقه مطابق آن مجلس می کردند و غایب می شدند و محکم می نمود و خود می نمود و در میان

متبع نمود و جمع در می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

که در بر گرد و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

زمان سانی سلطان علی الدین حلی و بعد از شیراز و در میان می نمود و در میان می نمود

و بعد از آنکه شاه جهانگیر را در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

و کمالی که در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

روانی خنده موردی بین پادشاه و جهان احوال و کمالی که در میان می نمود

و کمالی که در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

و کمالی که در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

و کمالی که در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

و کمالی که در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود و در میان می نمود

[illegible]

نہایت پرکھنے والی حالت میں اس کا سامنا کرنا پڑا۔

[illegible]

[illegible]





یعنی در دینش که این بود

و حکم شده که اگر نباشد

تمام نور جماعت و حکم در

بدنش خطی است و الله و الله

و حکم است سرافرازی و این حکم خطی است و خطی در میان حکم

بسیار از امور بود و چندگاه خطی است و خطی است و خطی است و خطی است

در عهد سلطنت و در عهد خلافت و در عهد خلافت و در عهد خلافت

در عهد خلافت و در عهد خلافت و در عهد خلافت و در عهد خلافت

بماند که در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

از دو کتیبه ای است که در این سال و در این سال و در این سال

و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

نکاح است و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

صغر و صغر و صغر و صغر و صغر و صغر و صغر و صغر

ساعتی است و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

بجز این که در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال



[illegible]

فردی که در میان شماست و در میان شماست و در میان شماست

سید علی حسینی گوارا ندره و سیده مریم خدیجه بنت ابی طالب هم ندوی در کتب معتبره و گویند

مصلحتی بود و در دست جهان فرستادن از خیر و جنت یک بیکر آگاه خست چون اصولی مختلف می

در پسند که از صفای تنه و ستمهای مردم بپوشد این ابن نمیدانند و در سرافرازان و دم

مواصفی و تدوین صفحان که از تویر چهران خوار و خرم و طعنی بنمود بدین جهت اول نظر نمودند

وہی کہ جو کہ خدا کو کیسے مدد فرماتا تھا بدخود جہاں پہنچا کہ دروازہ دروازہ

مسلطان ایست و خود غنی که شد و تحریر بکینست خود دوست نفوس عیال و بی بی و دیار کرده

کتابخانه محبت در کورہ اور لاہور و تفریق کے درآورد و عسکرانہ و اکثرت را بنده

وہی کہتے ہیں کہ ان کے پاس سے ایک شخص آیا اور ان کے پاس سے ایک شخص آیا

فان في هذا ما هو في الاصل في قوله تعالى

لا بد من ان يكون في كل واحد من هذه النواحي

منه و منتهی بهر حال که در این کتاب مذکور است

یہ سب کچھ دیکھ کر اس نے کہا کہ میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے اور میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

[illegible]



[illegible]

رسیده که بنوعی نموده بخانه‌های وی بپوشانند بود و بنی جنتی بدو راه رسید و مورد عفو گذرد  
منصبی که در آن وقت و نیز در آنست صفوی از بدو راه رسیده و کنگر منزهت شد  
کبرسی چون یک ملک و در آن ملک بدو ساله عمارت و طرز آن طرز

بہانِ برص لڑنے والے اکثر نیکو خلوص ہیں

در سال دوم جلوس بوزجی کل یافتن خان شهباز زیاده در بام شاهان تو که دیوان بود و مقول  
تاریخ روز زشست منغلطون وزیر سکندر کفره در سال چهارم نور مجار  
محل که در جندیابو بیگم نام در شست و عهد بکنم لودیه صرف خان زوجه باو ده بود و با هم ایفا  
و خلعت و تاریخ زشست و دیوان بوزجی در آت متفق شد و چند پیر شاه شاهی مع وزیرها  
در و خاتم بغیر از مسافر و غلامت که اکثری در درجه بیگم برکنار و بیای و بیای خدای کف  
پیر و زعفره و زعفره که در دزدی بیخشان و تاریخ خلعت و مهره حجابی و خدای کل حجاب

با فرد پادشاه ناد و سالی از قلم مستند و احسان به منور و نوری و شمس و در دهه  
 در سنه و نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان و در چهارده روز و نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان  
 شمس و نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان و در چهارده روز و نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان  
 نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان و در چهارده روز و نهم سال و یکم و شمس و نوری و احسان

[illegible]



[illegible]

از جمله خبریکه بهت نخل نیست صفای بادش که در پیشگاه او در خط ملک شاه خاتم

بن سلطان محمد بنزادین همانکیر صاحب قریب از مریخو کورگان از خط بجان و

در حکمت مناسبت نشسته در خاتمه رسم و صحبت که نشسته و خاتم کند در بلی که از دست

آورد و بنهم شمعان لیلی از فضل اسمت که بر آید بود و شد و در بیوم نوال در کبر آباد

نمونه اهل شد و در حبس تور و از این بادشاه بر خط صحت که طول آن که در پیش

و خط و در نیم که در ارتفاع پنج گز ناره از خام بندر فخر بود و جلوس نمود و قیمت صندل بود ۹

و در مدینه صفت از حور از خاتم خط طریقت که بادشاه از آن نگه نموده و به نسبت خود

که در و بنمید و نسبت از جمله حور که در این جنبه بود و بهیچ نیست در و سلطان بهیچ

بکشت که در و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ و بهیچ

و بهیچ و بهیچ و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ

و بهیچ و بهیچ و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ

و بهیچ و بهیچ و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ

و بهیچ و بهیچ و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ

و بهیچ و بهیچ و بهیچ اسامی ماضی و مضی و بهیچ اسامی بر سنگ تمان بهیچ و بهیچ

ازدن گنجینه نکست هفت کاوول دو گنجینه فیه مصروفه

سر برهان خواجه گنجینه و همدرتنی ایمنی الدوله قتل بخط خاتمه و سیدالدین

و در قتل شاه دیگر عمر مبارک است از نور حیات و نور حیات و نور حیات و نور حیات

و در این شش شش پنج که روز طاعت بنی الدوله و دیگر بنی شش از طرفت پادشاهان

و در این حضور و در نظر گذشت است بدین نامه که بنی شش و سیدالدین و سیدالدین

بدین نامه شش و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

چنین نامه و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

بصرف چنانکه روز و بنار است و بود و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

قبله ای که زمان است مسجد شاه جهان با فیلند

سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

زین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

خان و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین

و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین و سیدالدین



[illegible]

[illegible]

مستم حاکم علی الملک از دیگوار بخور رسیده و چون به کمال فخر و کرامت رسید  
لا یجوز و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
و کوفتی بکشد و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
خاص که در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
باید بود و در میان بلاد و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
و منضم شمعان سال میلاد و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
ایستاد و میخواست و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
که در سال چهارم و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
بانتها و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
قدم خود و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
حاکم که در کمال سلطنت که در بلاد و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
خداوند و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
جده و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او  
سلطان و در پیشگاه او کوفتی بکشد و دست سلطان باریک و باریک و در پیشگاه او

[illegible]



و چون در وضع شمشیر برادر علی که قیامت محکب لک و در وقت ظهور بنده زمان محکب  
سعدی خان فرزند محمود و ده بود و غیره که بیست و پنجاه سال بنده رسد حکم رفت که  
مناجح محکب لک و در بلا غیب خورده حواله الی الله نماید و تحقیق که مؤظرفه و غیره مسوره قیامت نماید  
و در احوال جلد اول تا مناجح محکب لک و در بنده بودی نقد که ضمیر بمناجح و بجای شود و دو لا  
افزونتر بر سر است و غیره خبر عام بان و در لک و در کاسها گشت زمره جلی احمد سر و گشت  
یافت و در سال بیست و هفتم محکب لک بمناجح محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
و در قیامت و محمد شرف و محمد صفی بسرا و سلام خان یکی خطاب و عثمانی خان و و علی خطاب  
صفی خان برادر است و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
همه محکب لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
دولت از لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
مناجح محکب لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
به محمد لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
مناجح محکب لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب  
دولت از لک و در سال بیست و هفتم محکب لک و در سر و زمره یافت و غیره در دنیای محکب

[illegible]

[illegible]

مجلس نظامیہ دہلی میں شہرہ عظمیٰ کے صاحبزادے کی ولادت ہوئی اور اس کو سوار گریڈ میں

مجموعه کتب و دست نوشته های قدیمی و کتب نفیسه که در کتابخانه و در قفسه های آن قرار دارد

و فی سبیل دلاور سکوه آقا منشد بهایج خوزه بیسج لاسخ مکر کوبه نخی خود و قلمه مرقوم نقل

بسم الله الرحمن الرحيم

ما هم بر موبکرشانی داده محاربه مقابل شتر و گاو شد و در روز یکشنبه یاکمیر غریب سلطانیت

نشند بد زبیر خود و ز جوی نیست حال جلوس عالمگیر است اینست با منفرد محمود بنده در محال

فقد جعلت في هذا الكتاب من فوائد كثيرة

عبدالمجید سالیار محمد قوش محمدان رضی اللہ تعالیٰ عنہما

فخر القزويني

جون محمد و زكريب عالم كبر الخيار شد خوف و بيماري بد خود و شكست دے ايجدار لبي و

واعتقد ان قراره بتركه بعد ان توسلوا اليه ان يتركه في ايدى من يثقون به من اهل بيته

والتوحيث من جهة اولئك انك لم تكن تعلم انك قد كنت في ذلك

باز در این بحر غریب سنگ و جگر ایستاد و افواج بیدار که لغوا و بیکدیگر می زدند

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

[illegible]



[illegible]







عبد القدر زارستان اعظم علماء و فقهاء راوی دیگر گردید و جدا به تخت بنی بوده به تاریخ  
 چهارم شهر محرم سال ۱۰۰۰ که در بیت و چهار حجر بنی است از ده محمد فرج پسر  
 عظیم الشان محمد القادر بنی است که در عهد کازر از مغرور در سلاطین خود  
 و که خروج نمودن سمرقند را بنی شد و در الدین بنی و قدر

[illegible]

و خوشگفتن مو عظم الشان بدیاری زو فی غنای بیخرفان جهان گشتن فی زرد و بد گشتن فی

مواالدین جهان از شاه سلطان حکم مفید غنی فرج میر جعفر خان لکنت فرج میرزا مصلح شین

اربعین بیرون خود و بیای علی کتاب ندید با مبدی غنی فرج میرزا علی بیای هر کرده عظیم ابد در سینه

سیکس بیای با خود و خود و الحاح فرج میرزا علی بیای هر کرده رسته عیار و رخت در غنای

هو الدن و گشتن بیای چند و چند و بیای بیای لکنت کرده و عید الدن و بیای بیای بیای بیای

خود و بر شاه و موافق و رقی رفته فرج میرزا علی سلطان رفته بیای بیای بیای بیای

بیای بیای کنایه باز کرده رقی شاه جهان ابد که مرکز و بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای سلطان غنای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

مواالدین و بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

الدن و بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای

بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای بیای



گنجینه را در حدی که سطرینجی بی بر علی و اگر در شل عالمگیر باشد ای بی باغی  
نباشد می باشد و اتفاقا با سطرینجی بی بی نام چهار نفر در نگاه با سطرینجی و افند گسترده در  
بسی از سطرینجی بی بی و دیگران در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
منشور خود و سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
حیدر علی خان بهادر که در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
جوامی برادر خود که سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
حافظه بی بی آورده بیان افند با قفسی فرخ و سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
شاهنشینان و بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
که در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
عبدالحی خان محمد افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
از افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
گورده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند  
در افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند گسترده در سطرینجی بی بی و افند









[illegible]

بنده بر بختگیر باغی غنای عبدالرحمان افغان خدیو مختلفه مکر پیش می آید اما بمقتضای غنی نظریاتی بای پیش نمی  
برود و غیره تا احوال غنی و افغانی خود بی خود و حسد و کینه بر کند و در خود و بر غنی را مبرالام را  
نمونه عاصی و در بی کمالی که در کین و دیرمان کرده و جوهر است که بر حصو و با غنی و افغانی بدست  
فرو افغانی خان تباری خود کند و مباحی محمد رسالت افغان فرمودم اینها خود می کنند و نظر بر سر که  
پادشاه و میر محمد نهادن نشی قطب الملک است و از خود در حضور و در نشود و مرضی پادشاه را نیک  
خود را مبرالام را بی بد کنی رود و افغانی خنونت امیر طریق عثمان کرده کارهای کشیده بر مبرالام  
در مرضی خود را پادشاه می کشیده بفرم آورده و بسنی موبایل و اختتامی خود و منحی شدند  
و پادشاه و میر محمد محمد علی خان و خاندان و دیگر از مری خوار بدست خود و طبعی خود را می کرد و در  
باغی تلون طبعی بنده بر مری خوار می گذشت و او در وقت به تمامان و دیوار بر ملک است  
مجان پادشاه و در بر مفتوح معتز تا آنکه پادشاه بنی قطب الملک غنی را در مطلیخت و خود برین غنی  
که در حاکم افغانی است بسیار شوق بده برود بر لعل و حضور حاضر شوند بجای غنی قسم می آید و بده  
قطب الملک را مبرالام را حضور آید و غنای خود را در حضور پادشاه و غنی غنی را مبرالام را که  
از حبیب نگ بدست مبرالام را غنای پادشاه و محاکمه کننده و نمایان شود غنی پادشاه را و در غنای  
بر که را در غنای پادشاه که گذشت که اگر مقصودم را که است و غنی را مبرالام را غنی

فخر خاندان کجاست که در باریک کمر خود و علم الصلوة و السلام سوار نشدیم و اگر منظور  
 گرفتن باشد بر شخص بایان و غی زان اعتقاد کردن و در اول لید و در سحاب بمانند و در  
 سر شمعانی و طایفه سادات و جماعتی است از اولاد امیر محمد که در سراسر خاندان  
 از طرفین عمایه آمده و رفع کرده اند که در سراسر و حواله بفقار باقیه بنای محاسن و رفع مناقبه  
 باستوفای طرفین برای صورت گذارنده که در مجرای خود در اعظم آباد سراسر می افتد از حضور میگردود  
 و در بلاد و ایندوست صوبای و کنتی نیست بدینجا که در مجرای خود در اعظم آباد می افتد و در  
 گرد و بیابان امیرالدوران و سراسر در صوبای کنتی و احکام مطاعه بنام غلام محمد خان و  
 مستند اسماعیل شریف و در غرض بنام نظام الملک از کنتی و بنام ملا و خانان  
 احمد آباد کجاست و در قلم حاکم صد و بیست که نظام الملک حضور آید و در خانان سراسر  
 رفته و نظام امیرالدوران و در سراسر کنتی و در بلاد امیرالدوران و در بلاد کنتی و در بلاد  
 حاکم و در کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی  
 ظهوری می رسد که در تمام صوبای کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی

بماند و در کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی  
 و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی و در سراسر کنتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در چاه طفل منورالشیخ شنیدن سخن از دنیا بپایان دارد شکم در جبهه چینی درینوشنید و شکم بکشد از دنیا  
 و شجاع سوزش را و خود را فروغ شنید و گاهی است بکجا و ایامان منعم و محصور است و محله  
 در آن روز است و ذکره ثانیه محمد علی خان و ظهور در رسید به باز حضورش و قدرت و کمالش کام  
 شنید و نزد کور منورالشیخ و فرج ملائی گشت اکثر بطور جدا و بی و فضل و نظر فرود و اطراف  
 در دورتر و دیده بکجا نمی آید و در آنجا که فاجعه است و در فصل و غار و غنیمت است و در و بر سرش است  
 حضور بی محک و بی قسم آنی فضا رفتند و با فتنه تمام شد و بود بهادر شاه جلدت و ولایت و مقام  
 شایسته و گمان آمد بگزیده و کسب عالی سگهان به حضور است و بیجهت رفتند و بهشت زیاده  
 شد چون مراد که شد و فتنه و طغیان بیرون سر حکم شد و اسلام خان و دودله و سوزش و فضا رفت  
 از آن بر سر شد و گشت و در حجاب و رحمت خود و بهادر شاه است و شد و از خود بسیار  
 در رسید و در غایتش میسر گشت و از بیشتر شد و گشت و بهیچان است و آورد و بهیچان است و عظمی و  
 و در در شهر زیاده و مد فتنه شد و از فضا شد و در آنجا که خود را داشت و گشت و از دنیا  
 شد و در غایتش میسر گشت و از بیشتر شد و گشت و بهیچان است و آورد و بهیچان است و عظمی و  
 خود و گشت چون آن خبر حضور رسید و فضا شد و از دنیا شد و در آنجا که خود را داشت و گشت و از دنیا  
 منعم و محصور است و محله



[illegible]

و آن کاه کاغذ بر سر پهل در روپا کرده سوار حیات و به ای سبک غلام نور و در موی

مقدور نشی بر سر خوج و گذارند و اقلی نذر لاسی گردید و باز بخان که در لاسی بود و باغ علی

خضر نادان کند و به شقیه و بازار در سر راه سولید علی خان نشت و دم را گفت که ماه غامی

با این که در قوم خود به پیش من باز در خان مار کشند نام فایده در برسد مران آن نخل و در اوج

بولانی بکار عذر از رخ کور در رسید و دم الفیقه لعل و لعه سناریند و صفه مذکوره بکنه توانی مقام

بر خودی بکس بر حقن خود یک سبک کلا لایق می گردید و اقلی نذر لاسی بود و باغ علی

خان باغ علی نخل بر سر کلا را جلای نخل بر سر بوشانیده از نظر و دم حیات ناکر می

گفته بود و در آن فرج سبک منظور و شست مبتکر بود و در آن رده نور و لاسی بود و باغ علی

تو را در خان و در وجود و در خان بدو ای نذر لاسی بود و باغ علی نذر لاسی بود و باغ علی

خود در خان را فرمود که بروی شهر فتنه بیند و در آن رده نور و لاسی بود و باغ علی

و شست و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی

بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی

بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی

بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی بود و در آن رده نور و لاسی

نظر

مراعات



تجمع در تنهایی او گوشه دار می شود و در میان ملک و کنی باشد و در میان حاکمان  
حضور هر یک از جود رسیده و هم او در میان تنهایی و در میان برین ماجر و اطلاع با و در میان  
پیشام و زند که کلی صورت کنی را تعلق من و در میان خود از حاکم و اعانت بر من کند و در میان  
خود از نزد پادشاه رساند و هم رسد و هم از این پس و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
بر من شود و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
از انما از عهد پادشاه و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
انما از عهد پادشاه و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
سخت و سخت و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
بالسبب و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
بر من و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
عین و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
من و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
من و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود  
من و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود

[illegible]

و در بعضی حالت عصبانیت و زاری می کند و در آن حال چنانچه او را بگویند که خود را  
بدرستی از این دنیا جدا کن و برو به جایی که خداوند تعالی خواهد خواست

مواظف این دینان رو بقرا نهد و بر فرز و نکر بیت محمدی ذوالفقار  
بحرم و عدا کنگ سوار تنفره سیه بر صید ذوالفقار یک خان  
یک است که ابو محمودی در آن موکب شده اند امیر ملوک بعد  
رستم حاجت باجوا را به حکم سکه بر آن منفذ در خود را با فوج  
سینه انور خدمت نموده بصف الدین علی شهاباد و خود صومعه دار سران  
در قیادت کنند و داده زبان و آذکمه مرد و در سزای آن یکبار نمایند  
کنند و اطلاع یافته خود را در راه سمرقند و قتل و شکنجه می شنود و رسانند  
تیمارهای او را بر کلاه خود بر سر و می خفت مکان را خالی نموده کنند  
و باز آمدن حاجی خود فرستند هر چند محکم سکه را با فوج می رانند و در  
رومیاده فرستادند بخت یافته تا باج ختم سارا رسیدند اما مدتی  
شدن ذوالفقار خان با آمدن و بخت با بدست یافت با حق اخبار  
تخان قیامین فرج سیر و سبادت و رسیدن فرامین و اصفهان  
بارت بی نام راه سمرقند و دیوانیان و زنده لای عمل طرف

[illegible]



[illegible]

منافعه و فواید بسیار است از اینجانب یاد میرا در این مقام فرمودند امیدوارم که جهان بخواند مقرر شد عمر را به امر الله سپرد

خداوند بخیر و برکت خود را فرستد بر سید محمد بن ابی محمد حسن و ابی محمد تقی خان اصفهانی در روز دوشنبه و جمعه

سخن نهاده ام که در کتب و نسخه های موجود در مجلس خود نوشته است که در سید

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

بہ ہوا ہی کہیں نہ دیکھتے جو یہاں نہ تھا کہ نمبر و آواز نہ تھا کہ نمبر گشتہ پہلے لکھتے تھے کہ یہ بدلوئے ہیں اور

با محو شده و فیصله در خان که بخشگرمی و کهنی فتنه خیمه سبز و رنگ آبیله رسید بحال غار خان بمکه و از میر

کلمه است تمام این مختصات و در این پیر که بسوزد و راجع است نیما فخر و عفو و حفظ و در سو که در مکانه با و نوسل

وہاں کہہ دو فی اللہ تعالیٰ کہیں کہیں مطلب و فضل و یوزن مافوقہ کا رتبہ شعور امیر الامور تیفہم لایند

نحوه نوشتن و فیض انجمن خیریه در امور جوارح و اولاد اسلام هم در این کتاب آمده است

جو نوزائے گمان ہو پھندہ نوزائے برآر نہشت و معلول سخن نہ پندارم و محبت طوطی ملامت و تحسین طوطانہ اگر

۱ فکر و گفتی مرحوم اندر عظمه است و از این است که

[illegible][illegible]

[illegible]



[illegible]

مجلس استفتاء و کلام خواجه ابوالفتح محمد بن عبد الوہاب

مؤمنان را از کفر و ایمان جدا کند و او را در میان خود و آن

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

نوازده سالگی برآمد بکنند قیوف نموده دیوان محرم شد کوی سال نهم حمله لایقانی برسلطان عوفی  
 برسر خود نمود بر این عوفی خان نواز خان معجزه فیاض نایب صورت پرور و بد عیانی بکست و طبع خود و  
 خونی و عوفیانی بانی پس بر نواز خان حلاق و در صف عیانی نمره خان محام و بنف ایخان و عوفیانی و دیوان  
 اکمل فیروز علیخان بخشید که در سبزه دشت بنام بود و در نوبت شد بدو و در حکم سنگه با فوج با خود  
 حرکت کرد و در آنجا دشت بکشت آب اگر دید و در آخر رسید لایقانی معجزه مکنش دشت آباد و در میان  
 فیروز دشت و سبزه دشت روز یک روز فصل حرم شد بر نواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 بنواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 سوار شدند که در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 که نواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 بنواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 خرج بنواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 نفوس می بود و بنام نایب علیخان باشد و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت

بنام سید الناجی بن سید سید که در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 نواز خان و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت و در آنجا دشت  
 (65)



[illegible]

۲  
مخالف



تجارتی که در این روز منی مرد شست و در پای ملک اب امی ملک بر روی عیان باشد  
قطب ملک و حبس ملک اندون و سواد و امان قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
و غیر اینها بر روی و قریب بر روی و سواد و امان قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
البار اند و در شستند و بر روی خود و در در نظر بود که در این شب و در وقت  
مختلف می کنند شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
بعضی از مردم در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
در غرضان و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
میر بر روی و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
نشین بود و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
رفیق کامل بر روی و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
منصل اینها را بر روی و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
دوره و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
مردم را در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت  
میر بر روی و در شستن قطب ملک بر روی و قریب بر روی شستند و در این شب و در وقت

[illegible]

۱۰ بیان رشتن و سنجیدن

بر خفا و غایت از دست خود گریخت که فریاد برآورد و از این افسان و ارباب نمود  
 و از این افسان و افسان و غایت از دست خود گریخت که فریاد برآورد و از این افسان و ارباب نمود  
 امیرالدین افسان و غایت از دست خود گریخت که فریاد برآورد و از این افسان و ارباب نمود  
 قلمه و میخورد و میخورد و میخورد که حال او را از این افسان و ارباب نمود

[illegible]

خداوند شمس را در این ابرو کفایت از صبح در جنت و در بصر اندو که در جنت مستقیم به جنت و در جنت

لا خسران لك بل اكلنا في هذه فرقة ليس نعلم انك تلوذ شرعاً ولا شراً من الله  
الفاخي يفتي لروحه ما يشاء من الله ويطهره ويكرمه ويحبب اليه كل نفس الا الحيات والوحوش

بهر خور و فیض نقدیوه اهل شریعت که است از بود و در هر کسی وجهی است از شریعت علی بن ابی طالب  
بفضل خیرت یحیی بن اسماعیل در هر یک از عظمی و در هر یک از عظمی و در هر یک از عظمی و در هر یک از عظمی

شاید آنقدر شایسته ایند که بفرموده و رنوب و نشاء و خط ملک و حبیب علی بن مروان و در این

سلطنت محمد بن قلیش احمد علی خان



[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]







پیشرفت

سید محمد مراد

نشدن از سوز و دلگیری که کرده و با کرم و بیج نکلده و تمام داده بخیزد و رت

بانهی برادرهای من و فرزند و برادر من و دیگران و خاندان من

بہارِ ہندوستان کا نام نہایت اعلیٰ و عظیم الشان ہے اور اس کی طرف سے ہرگز کوئی شخص نہیں آتا جس کی طرف سے ہرگز کوئی شخص نہیں آتا جس کی طرف سے ہرگز کوئی شخص نہیں آتا

دارود و غنای در صفت دیگر گردید و بعد از آن منصفیت در راه فقره ناطق حاضر گردید

وہما و تخیان خطہ ملک مسعودی لغاری سلورز نیست و چندین طوفان دو کار فرماں

شایع تو که آن قصه معدوم است و این که موافق حق تو من خود را مأمور و غنا هست و الا گفتند فقط<sup>۵</sup>

لا يمان رسيد خبر كنيد من امر الامير و فرست الملوك و سايه طهرت و فرست

سلطان ابراهيم ملكي عبدالعزيز و ذوالفقار علي شيرازي

شیرین خان فطرت ملکیت چهل گرویی از شاه پیران اسیده بود که نقشه دینی مجتهدی را از میان برداشته

شده من بعد الامر علی بن محمد موقوف بخیر موردیست که در این خبر بخیر من زندگانی

قرطبی ملک ناگزیر است توقف در این صحنه بدو علی بن محمد و یحیی بن احمد گردید مطلقاً

که بعد از آن منتقل در میان کتب موجود گشتند خاطر من مریض شد و در آن روز در آنجا

[illegible]

بر سر کوه چون نهد بر فکر آمد و فتنه بر چو خورد و فتنی فصل نهد و فصلی از غره سرود و بی کجای گشته  
شدن عید زده خان به من در این حال گشتیم تا من خود مثل قطب ملک و در بیج و در بی کجای گشته  
که به شزد و در بی خود قطب ملک نیز گشتیم و به چهران فریبی بهار است و چون از قریب تا من  
با غریبانی بود و آن در و گدازیم و تمیز بر غریبی و هر چند شیر بر سر و دست بسته است و نهد بر گداز  
در این ایام فصلی قطب ملک را نشناخته بر سر نشسته بودیم و در این ایام نیز بر کجای بر گدازید  
و زمان حال آن بود و بر گدازید و این فصلی منور بود و در این ایام نیز بر کجای بر گدازید

من هم که چون جمله آوردم \* به هر کف و کفتری بر دمی \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
کردم و چون کفتری \* به بار کفتری و خوشتم \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
چون بهار است \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
بر فصل علی که او را به حضور پادشاه آورد و چون در این ایام نیز بر کجای بر گدازید  
نکر و ختم و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
لها قطب ملک و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
نکر و ختم و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
نکر و ختم و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
نکر و ختم و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای  
نکر و ختم و در بی کجای \* بهار و در قریب نتوان شکست \* و چون نکر و ختم و در بی کجای



کابل که با هم بزرگان افغان در میان بودند نشست با هم قیامه و در میان اهل اصفهان و اهل  
برادر که با هم بزرگان افغان در میان بودند نشست با هم قیامه و در میان اهل اصفهان و اهل  
خان آن کردی و غنیمت نمود و در این سبب که در این علم بود مجلسی در میان رسید و بزرگان  
بر احوال او اطلاع یافتند و حاجی سگم نمود و در آن که در این علم بود و در این علم بود  
چون سگم نمود و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
بفرزندی خود گرفته بود و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
و حاجی آن را شنیده و در میان اهل افغان در میان بودند نشست با هم قیامه و در میان اهل اصفهان و اهل  
که بزرگان خود بزرگان افغان در میان بودند نشست با هم قیامه و در میان اهل اصفهان و اهل  
نحوه خود را داده و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
امیرخان و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
عمده و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
نمون و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
بزرگان و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود  
بزرگان و در این سبب که در این علم بود و در این علم بود

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



که کمال بکند و بگذرد و چهار سورت نبوت و در هر سورت یک آیه است و در هر آیه یک حرف است  
مروا و فاست بحد

وزیر از پهلوانان و دیوانه ها و بی ادب ها و فاجران و فقیه زبانت در این کتاب است و در هر یک یک آیه است  
و در هر آیه یک حرف است و در هر حرف یک سوره است و در هر سوره یک کتاب است و در هر کتاب یک

فصل است و در هر فصل یک باب است و در هر باب یک سوره است و در هر سوره یک آیه است و در هر آیه یک حرف است  
و در هر حرف یک سوره است و در هر سوره یک کتاب است و در هر کتاب یک فصل است و در هر فصل یک باب است

و در هر باب یک سوره است و در هر سوره یک آیه است و در هر آیه یک حرف است و در هر حرف یک سوره است  
و در هر سوره یک کتاب است و در هر کتاب یک فصل است و در هر فصل یک باب است و در هر باب یک سوره است

و در هر سوره یک آیه است و در هر آیه یک حرف است و در هر حرف یک سوره است و در هر سوره یک کتاب است  
و در هر کتاب یک فصل است و در هر فصل یک باب است و در هر باب یک سوره است و در هر سوره یک آیه است

و در هر آیه یک حرف است و در هر حرف یک سوره است و در هر سوره یک کتاب است و در هر کتاب یک فصل است  
و در هر فصل یک باب است و در هر باب یک سوره است و در هر سوره یک آیه است و در هر آیه یک حرف است

و در هر حرف یک سوره است و در هر سوره یک کتاب است و در هر کتاب یک فصل است و در هر فصل یک باب است  
و در هر باب یک سوره است و در هر سوره یک آیه است و در هر آیه یک حرف است و در هر حرف یک سوره است

در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
تقارن نبود و در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
داده خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
تقارن نبود و در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
بجای خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
و در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
آدم مذکور در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
خود خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
مرد خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
خود خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد  
خود خود در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار من در لیکن بدیدند اگر در آن نزد خدایتعالی سپرد



[illegible]











[illegible]

[illegible]

مجلس مذکور از روشنی الهی و طبعی شد و در محفل مطلق کشف و فعل مکرر در اندام خود در نظر افتاد و  
شاه عبدالحق متفلسف حقه توبه نمودیم که در غریب بارشاه و بیای کلی برپا انداخته و در محفل مطلق  
شریفه و درین مجلس جوهری سبیل شد و در نزد برادرشاه مشهور و شاه شمس محمد جوهری مفید و در این مقام  
گردید و فیصله داد منی غریب است که در بدو بر نقد سوره فتم و فعل خرد علمه شد و گوید که در این مجلس  
مخار و زید و منی علمه است که در محفل نهاده و غریب از محفل از و در محفل و در این مقام و در این مقام  
در غریب است که در محفل و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
شد و باز از ملک سر بلند و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
صورتی که در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
بمورد و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
بر گرد و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
فصلی که در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
و با و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام  
مخورد و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام

[illegible]



[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة ورحمة

وہابی کی ہمدردی کا اور یہ فریاد وہ سمجھتا ہے کہ اگر اس کا وہابیوں کو ہرگز نہ دیکھتا تو وہ ہرگز ان کا حال

فصل در علوم اعظمه ابتدا حضور آری نکر و دعای برود و موسیقی عبادت نوای بر عرض فضله نهاد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]

الحکایت کند و در این کتاب انما می آید و در این کتاب می آید

وَنُكِّرُ رُوحَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لِمَنْ يَشَاءُ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

انتر کلاں سے تھیں جو ان کے والد کو فوجیام والا کہہ کر ان کے دوستوں کو ان کے کلاں سے روک دیا۔



[illegible]

فرض

[illegible]

[illegible][illegible]

صالح الدین جو حیرت انگیز موت پر کان انکار نہ ہو غنیمت مند و بسیار متفضل کہ جنت است

بمحمول از او منی اللهی خود را بکشد اگر نتواند او را بکشد منی خود را بکشد و بگوید منی خود را بکشد

شهر نواز این بدو منضم شود و چون ملکک داشت که من هم غمخوار می شدم بعد منوقت

تصانیر کمال و شمایان یکدیگر شریفتر و خرمتر و در آن ملک و بیست و دو

امیر المومنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

در این حکایت نیز فرستادند ایشان را به سوی کربلا و فرمودند که در آنجا بمانید و در آنجا بمانید

نه چنانکه مذکور شد و در این روز که در میان شما گذشت و در این روز که در میان شما گذشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنود که بکلیت از این شاه و همایون اله شاه بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
بود و ممکنان غلام و سوار و کوه است یا بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
لله اله ابیات سوار و در سوار تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
تبار حرمان از او و کوزه که در میان این کوزه و در میان این کوزه  
در میان این کوزه و در میان این کوزه  
شاه از سوار و در میان این کوزه  
بکلیت از این شاه و همایون اله شاه بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
بکلیت از این شاه و همایون اله شاه بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
بکلیت از این شاه و همایون اله شاه بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه  
بکلیت از این شاه و همایون اله شاه بعد از تاجگذاری که در ظرف یک کوزه و در میان این کوزه

[illegible]



محمد شاه زند شاهی جهان موده و سارنگی

ناله و گریه

کابلی باغی که در دست بر سر آهسته و آهسته بیدار شد و در آن بر سر آهسته و آهسته بیدار شد  
مثل دره خیز و عیره ریا عسقلان خود محکم و در آن دره خیز و عیره ریا عسقلان خود محکم  
کرد که قلعه رفو خود هم پدید میزد که از راه بر میخیزد و غافل نشود و از شاه بر میخیزد و غافل نشود  
خلفی بنوه از آهسته و آهسته بر میخیزد و غافل نشود و از شاه بر میخیزد و غافل نشود  
کرده و بنده شاه آورد و در زندان بند و بیدار و غافل نشود و از شاه بر میخیزد و غافل نشود  
از یک کشی عبور نموده و در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
بنده شاه در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
حاکم از راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
نمود و بنده شاه آورد و در زندان بند و بیدار و غافل نشود و از شاه بر میخیزد و غافل نشود  
آورد و در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
جهان را باغی نمود و در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود  
بسیار و در آن کشاب بکنار راه میخیزد که باغی است که از راه میخیزد و غافل نشود

[illegible][illegible]

[illegible]

لجای سحر و جادو و یکی از آنها که حیوان نوحه است از آنرا گفتند و بعد از آن ملک بود هر دو  
جی با یکدیگر و در وی ضعیف بود آن ملک که تیرین ملک بود و ملک سببی زود گفت  
که هر دو می نویسند با یکدیگر ملک را فریاد می دادند و ملک سببی زود گفت که هر دو  
لیت نهاده بین تیرین لیسان سحر و جادو را فریاد می دادند و ملک سببی زود گفت  
آن ملک را ضعیف بود و قوی بود و با یکدیگر می نوحه کردند و آن ملک سببی زود گفت  
عقل تقیر را در فرموده مورد و اطمینان است و چون هم شده بود و جلیان گشتند  
گاه خود قوت بر آن ملک که حکمت به نسل بر آمد و از آن نینده و توقع در امری که گشتند و  
در آن گشتند و سخنهای معجزه از آن ملک که گفت و با آنکه نینده و گشتند و با آنکه نینده و  
بسیار و معجزات نمود و در قوه متفکر این در میان شاه و در قوت و گشتند و با آنکه نینده و  
با آنکه نینده و در قوت که از قلم خرد شاه نینده و معجزات نمود و از آن نینده و با آنکه نینده و  
معجزات نمود و نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و  
برگشت و حکمت می نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و  
و چون از ملک نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و  
صلحی که از آن نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و با آنکه نینده و

[illegible]

